

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی-پژوهشی)، شماره هفدهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۶

دکتر مصطفی مهدوی آرا<sup>۱</sup> (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، نویسنده مسئول)  
دکتر حسین شاره<sup>۲</sup> (دانشیار روانشناسی بالینی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران)

## واکاوی پدیده افسردگی در شعر عبدالله بردونی بر مبنای آزمون (MMPI-2)

### چکیده

عبدالله بردونی شاعر معاصر و نابینای یمنی، در سال ۱۹۲۹ م. در روستای بردون از توابع صنعا در خانواده‌ای تهیدست به دنیا آمد. وی در چهار سالگی بر اثر بیماری آبله بینایی خود را از دست داد و تمام عمر خویش را نابینا زیست. او در طول حیات ادبی خود آثار منظوم و مثنوی بسیاری از خود بر جای گذاشته است. در مطالعه دیوان شاعر در می‌یابیم، پیوسته هاله‌ای از حزن و اندوه بر شعر وی سایه افکنده است؛ به نظر می‌رسد این پدیده متأثر از کمبودها و محدودیت‌های شاعر در زندگی باشد. در پژوهش حاضر نگارندگان سعی نموده‌اند بر مبنای آزمون آسیب شناسی روانی و ارزیابی شخصیت (MMPI-2)، شخصیت عبدالله بردونی را از خلال شعر وی مورد بررسی قرار دهند و با روش توصیفی - تحلیلی، افسردگی و دلایل بروز آن را در شخصیت شاعر واکاوی نمایند. نتایج به دست آمده از این تحقیق نشان می‌دهد: بر مبنای آزمون (MMPI-2) غالب نشانه‌های افسردگی در شاعر بروز نموده است. عوامل متعددی همچون: نابینایی، مرگ عزیزان، فقر و تهیدستی و غیره در تکوین شخصیت شاعر و آفرینش ادبی وی تأثیرگذار بوده‌اند. امید است این پژوهش میان رشته‌ای بتواند سهمی هرچند ناچیز در گسترش دایره این پژوهش‌ها داشته باشد.

**کلیدواژه‌ها:** عبدالله بردونی، آزمون (MMPI-2)، شخصیت، افسردگی، شعر، نابینا.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۱۴

1. m.mahdavi@hsu.ac.ir

2. hsharreh@yahoo.com.au پست الکترونیکی:

## مقدمه

پیوند بین علم روانشناسی و ادبیات ریشه در میراث انسانی دارد و آغازگر این عرصه را می‌توان افلاطون و ارسطو دانست، در دوره اسلامی کسانی همچون: ابن قتیبه، جرجانی و ... این مطالعات را بسط داده‌اند. شروع حقیقی نقد روانشناختی در کشورهای عربی و در عصر جدید، به ظهور «جماعه‌الدیوان» به سال ۱۹۲۱م. بر می‌گردد (مختاری، ۱۹۹۸: ۶).

ادیب و ابداع ادبی او موضوع مشترک ادبیات و روانشناسی به شمار می‌آید؛ نقد روانشناختی درصدد است تا از زاویه دید خود به تحلیل اثر ادبی بپردازد و به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ دهد که: یک اثر ادبی چگونه صفات و ویژگی‌های (شخصیتی) صاحب خود را به تصویر می‌کشد؟ آیا با مطالعه یک اثر ادبی می‌توان به تغییرات درونی صاحب اثر پی برد؟ تأثیر اثر ادبی بر مخاطب چیست؟ و پرسش‌هایی از این قبیل (سید قطب، ۱۹۵۹: ۱۹۱). زیگموند فروید<sup>۱</sup> و پیروان مکتب وی معتقدند که اثر ادبی و هنری سندی روحی و روانی برای شخصیت هنرمند است و با آن می‌توان اعماق درون و روان ادیب را واکاوی نمود و بیماری‌های روحی وی را تحلیل کرد (مختاری، ۱۹۹۸: ۱۵). فروید در برخی از آثار خود از جمله «لئوناردو داوینچی<sup>۲</sup> (فروید، ۱۹۱۶)» و «توهم و رؤیا<sup>۳</sup> (فروید، ۱۹۱۷)» مطرح می‌کند که خواب و رویا و هنر و ادبیات از مکانیسم‌های مشابهی برخوردارند. همچنین دیوید ری<sup>۴</sup> (۱۹۹۸) شعر را جایگزینی برای رؤیا و رؤیاپردازی می‌داند. رؤیا شاهره دست یابی به ناخودآگاه و شخصیت افراد است. تحلیل روانکاوانه هنرمند و شاعر همانند تحلیل خواب و رؤیا می‌تواند شخصیت آفریننده‌ی آن را مشخص نماید. انسان‌ها برخی از امیال و آرزوهای متعارض خود را سرکوب کرده و به ناهشیاری می‌سپارند در نتیجه ما با شیوه‌های مختلفی از جمله تفسیر رویا، تفسیر نقاشی و شعر، تفسیر علائم

1 Freud

2 Leonardo da Vinci

3 Delusion and Dream

4 Ray

اختلالات روانی و ... می‌توانیم به ناخودآگاه ایشان دست یابیم. ادیبان، ناخودآگاه سرکوب شده و آمال برآورده نشده یا متعارض خود را با روش‌های ادبی از قبیل تخیل و توصیف و مکانیسم‌های دفاع روانی از قبیل فرافکنی و رؤیاپردازی در هنر و شعر نشان می‌دهند.

فروید معتقد است بیمار باید ناخودآگاه خود را به گونه‌ای با رفتار و در واقع با گفتار بروز دهد اما در مورد متن ادبی و آثار خلاقهٔ هنری، شعر و هنر جای گفتار و رفتار را می‌گیرد و همین‌ها است که بطور ناخودآگاه روان را تفسیر می‌کند (فروید، ۱۹۵۳: ۱۵۰). با این توصیف ما «برای بررسی یک اثر ادبی بر مبنای اصول روانشناسی نیاز به مجوزی نداریم و متن ادبی گذرگهی است که ما را با روان ادیب و احساس و عواطف او آشنا می‌کند (خلف‌الله، ۱۹۴۷: ۱۰).

با توجه به مقدمه‌ای که گذشت، نظر بر این است تا در جستار حاضر شخصیت بردونی و ویژگی‌های روحی-روانی وی را بر مبنای پرسشنامه شخصیت چندوجهی مینه سوتا (MMPI-2)<sup>۱</sup> - که نوعی آزمون آسیب شناسی روانی و ارزیابی شخصیت است- مورد مطالعه قرار داده و با تطبیق شواهد شعری شاعر بر خرده مقیاس‌های این آزمون، نشانه‌های افسردگی را در وی واکاوی نماییم.

#### پرسش بنیادین تحقیق

پرسش‌های بنیادین تحقیق که درصدد پاسخ‌گویی بدان هستیم شامل دو بخش می‌شود:

الف) بر مبنای آزمون (MMPI-2)، آیا عبدالله بردونی به افسردگی بالینی مبتلا بوده است؟

ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، چه عواملی زمینه‌ساز بروز این پدیده در وی شده‌اند؟

جهت یافتن پاسخ مناسب برای پرسش‌های مطرح شده نگارندگان سعی نموده‌اند با تطبیق شعر شاعر بر محورهای آزمون MMPI-2، وجود افسردگی را در شخصیت

1 Minnesota Multiphasic Personality Inventory

بردونی بررسی کرده و با تحلیل رخدادهای زندگی او زمینه‌های بروز این پدیده را در وی مطالعه کنند. در این راستا جستار حاضر در قالب ۴ قسمت تنظیم گردیده است؛ در بخش نخست آزمون (MMPI-2) معرفی می‌گردد. در بخش دوم اشاره مختصری به حیات عبدالله بردونی و آثار و رخدادهای زندگی وی می‌شود. در بخش سوم تطبیق شواهد شعری بر محورهای آزمون انجام می‌گیرد و در بخش چهارم و پایانی عوامل بروز افسردگی در شخصیت شاعر ذکر می‌گردد.

#### پیشینه تحقیق

همانطور که پیش از این گذشت پیشینه انجام تحقیقاتی از این قبیل به حدود یک قرن پیش بر می‌گردد؛ ناقدانی همچون: عقاد، ابراهیم مازنی، عبدالرحمن شکری، طه حسین و بعد از ایشان محمد نویهی، محمد خلف‌الله، مصطفی سوئیف، امین خولی و ... پیشگام پژوهش در این عرصه بوده‌اند و شخصیت شاعرانی مانند: ابن رومی، بشاربن برد، ابونواس، ابوالعلای معری، ابوالعاهیه و ... را با تکیه بر مبانی روانشناسی مورد واکاوی قرار داده‌اند. در دانشگاه‌های داخل کشور نیز پژوهش‌های زیادی به بررسی ابعاد روانشناختی شاعران و یا هنرمندان و یا یک اثر هنری پرداخته‌اند. به عنوان مثال، قبادی و هوشنگی (۱۳۸۸) به بررسی انتقادانه شخصیت زال شاهنامه بر اساس نظریه روانشناختی آلفرد آدلر پرداخته‌اند. پاینده، صنعتی و فرهادپور (۱۳۸۲) در مقاله‌ای بیان داشتند که روانکاوی و ادبیات رابطه‌ای دوسویه دارند و بر یکدیگر پرتو می‌افکنند. ناظری و صدیقی (۱۳۹۰) به واکاوی روانشناختی مفاهیم «پری» و «عشق» در سروده‌های خلیل حاوی و هاشمی (۲۰۰۹) پرداخته‌اند. بهره‌ور و حیدری (۱۳۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «روان‌کاوی ذهنیت ادبی عرب در توصیف شعب بوآن» سعی کرده‌اند به تحلیل روانشناسانه‌ی رویکرد ادبای عرب به شعب بوآن پردازند. بعلاوه، پژوهشگران و نویسندگانی همچون برادی<sup>۱</sup> (۲۰۰۴)، چاویس<sup>۲</sup> و

1 Brady

2 Chavis

ویزبرگر<sup>۱</sup> (۲۰۰۳)، کالوین (۲۰۰۷)، گوئرلیک<sup>۲</sup> (۲۰۰۷) و اسپیرینگ<sup>۳</sup> (۲۰۱۰) کتاب‌ها و مقالات زیادی درباره معنای روانشناختی شعر و استفاده از هنر و شعر در درمان (شعردرمانی)<sup>۴</sup> نوشته‌اند. کالوین<sup>۵</sup> (۲۰۱۴)، در پایان نامه دکتری خود آرکی تایپ‌های روانشناسی را در اشعار شاعران مورد بررسی قرار داده است.

اما پژوهش‌هایی که در زمینه آثار عبدالله بردونی انجام شده و اطلاع از آنها برای نگارندگان میسر شده است، به شرح زیر می‌باشد: «الصورة الفنية عند عبدالله البردوني» اثر ولید مشوح، که در آن به جنبه‌های آفرینش ادبی بردونی و تصاویر شعری وی به عنوان شاعری نابینا پرداخته است. مشوح در کتاب مذکور صص ۱۳۳ و ۱۳۴ به صورت گذرا به بحث بدبینی بردونی پرداخته و بروز آن را زاییده شرایط روحی شاعر دانسته است.

پایان نامه کارشناسی ارشد دفاع شده در دانشگاه أم القری در عربستان سعودی تحت عنوان «السخرية في شعر عبدالله البردوني» اثر مساعد بن سعد ذبیانی، که نویسنده در اثر مذکور به بیان زبان هزل گونه شاعر در بیان مسائل پرداخته است. و نیز «اثر التراث فی شعر عبدالله البردونی» از فاطمه عبدالله العمری، پایان نامه کارشناسی ارشد دفاع شده در دانشگاه کوفه، از دیگر پژوهش‌ها در این زمینه است. العمری در بخشی از کتاب مذکور و در تبیین کارکرد رنگ سیاه و زرد به صورت غیر مستقیم در صص ۷۴ و ۷۵ به بحث مورد نظر ما می‌پردازد. مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی سبک سوررئالیسم در دیوان عبدالله البردونی» توسط ابوالحسن امین مقدسی و دیگران نوشته شده است که در پژوهشنامه نقد ادب عربی به چاپ رسیده است. همچنین، مقاله دیگری تحت عنوان «شعرية الاستهلال» توسط شعلان رشید به رشته‌ی تحریر درآمده است که در شماره ۸ مجله دانشکده ادبیات و زبان‌ها در «قالمه» الجزایر به چاپ رسیده است.

---

1 Weisberger

2 Gorelick

3 Spearing

4 Poetry Therapy

5 Colvin

### آزمون آسیب‌شناسی روانی و ارزیابی شخصیت (MMPI-2)

تا کنون تفحص و بررسی نشانه‌های افسردگی به استقرار چندین مقیاس ارزشیابی، از نوعی که آزمودنی خود پاسخ می‌دهد - مانند فهرست حالات افسردگی بک<sup>۱</sup> یا فهرست زونگ<sup>۲</sup> - یا از نوعی که مشاهده‌گر رفتار را می‌سنجد - مانند مقیاس هامیلتون<sup>۳</sup> - منتهی شده است. (کُراز، ۱۳۸۱: ۷۱ و ۷۲) یکی از پرسشنامه‌هایی که بخشی از آن افسردگی را می‌سنجد آزمون (MMPI-2) است. آزمون (MMPI) نخستین بار در سال ۱۹۴۳ منتشر شد و مولفان این آزمون استارک هاتاوی<sup>۴</sup> و چارنلی مک‌کینلی<sup>۵</sup> هستند که در دانشگاه «مینه‌سوتای» آمریکا مشغول به کار بودند (گراهام، ۱۳۸۸: ۱۵). آزمون مذکور به دلیل نقص‌هایی که به محتوا و ساختار شکلی آن بر می‌گشت در سال ۱۹۸۹م. مورد تجدید نظر قرار گرفت و به (MMPI-2) تغییر نام پیدا کرد. (همان: ۲۲)

این آزمون، آزمون جامعی است که به کشف و شناسایی آسیب‌هایی همچون: انحرافات روانی اجتماعی، ضعف روانی، خودبیمار انگاری، هیستری، پارانویا، اسکیزوفرنی و ... می‌پردازد (همان: ۹۳-۱۳۳). ۵۷ ماده از این آزمون به شناسایی پدیده افسردگی در فرد اختصاص دارد و بسیاری از ماده‌های این مقیاس، جنبه‌های مختلف افسردگی مانند انکار شادی و ارزشمندی خود، کندی روانی و حرکتی و انزوا و بی‌علاقگی به محیط اطراف خود را در بر می‌گیرد. سایر ماده‌های این مقیاس انواع نشانه‌ها و رفتارهای دیگر از جمله شکایت‌های جسمانی، نگرانی یا تنش، دشواری در کنترل فرآیندهای فکری در فرد را در بر می‌گیرد (همان: ۱۰۳). به طور کلی این نشانه‌شناسی چهار دسته از پدیده‌ها را شامل می‌شود و عبارتند از: اختلالات عاطفی، انگیزش‌ها، شناخت و قلمرو بدنی (کُراز، ۱۳۸۱: ۷۲).

---

1 Beck

2 Zung

3 Hamilton

4 Starke Hathaway

5 CharnleyMckinley

نمره‌های بالا در مقیاس افسردگی آزمون (MMPI-2) بیانگر خصوصیتی در افراد است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: این افراد: احساس غمگینی، ناخشنودی و ملال می‌کنند. نسبت به آینده بدبین و ناامید هستند. ممکن است صحبت از اقدام به خودکشی بکنند. شکایت‌های جسمی، اختلالات خواب، رویاهای ترسناک، ضعف، خستگی و بی‌بینگی گزارش می‌کنند.

احساس درماندگی دارند، منزوی و تودار هستند (گراهام، ۱۳۸۸: ۱۰۵). همه یا برخی از این نشانه‌ها ممکن است در برهه‌ای از زمان بر ماعارض شود ولی پس از مدتی، از وجود ما رخت بر می‌بندد. تنها وقتی این محورها نشانه افسردگی بالینی به شمار می‌آید که در فرد پایدار باشد و به آسیب روانی تبدیل شود. در تحقیق حاضر شش محور مقیاس افسردگی آزمون (MMPI-2) مشخص شده و شواهد شعری از دیوان عبدالله بردونی که مصداق عینی این نشانه‌هاست بر آن تطبیق داده شده است این محورها: الف) احساس غم و اندوه و خستگی از زندگی. ب) احساس ناامیدی و یأس. ج) احساس ترس و اضطراب. د) بدبینی نسبت به خود، زندگی و جامعه. ه) دردمندی و بی‌خوابی. و) اندیشیدن به مرگ و خودکشی می‌باشد که در بخش بعدی با شواهد شعری از دیوان شاعر همراه می‌گردد.

#### دربارهٔ شاعر، عبدالله بردونی

عبدالله بردونی شاعر معاصر یمنی، به سال ۱۹۲۹م. در روستای کوچکی به نام بردون از توابع شهر صنعا و در خانواده‌ای تهیدست به دنیا آمد. پیشهٔ پدرش کشاورزی و مادرش زنی خانه‌دار و با درایت بود و در شکل‌گیری شخصیت شاعر نقش بسزایی داشت. مادرش دربارهٔ زمان تولد عبدالله می‌گوید: به سه مصیبت گرفتار آمدیم، خشک‌سالی، مرگ شتران و تولد عبدالله. (ذبیانی، ۱۴۳۱: ۲۱-۲۲)

عبدالله هنوز حرکت و پویایی حیات را درک نکرده بود که به بیماری آبله - که جان بسیاری از کودکان وقت را می‌گرفت - مبتلا شد و در ۴ سالگی بینایی خود را از

دست داد و رنج کودک از آنجا آغاز گشت. وی در مصاحبه با روزنامه‌نگاران دربارهٔ دوران کودکی خویش می‌گوید: دوران کودکی برای افراد دوران شیرین و خاطره‌انگیزی است، ولی یاد این دوران برای من سرشار از تلخی و غم و اندوه می‌باشد؛ زیرا به مصیبت نابینایی گرفتار شده بودم ... در راه بازگشت از مکتب‌خانه نگران بودم که زمین نخورم، در چاله نیفتم و ترس از حیوانات و گاوهای شاخ‌زن پیوسته ذهن مرا به خود مشغول می‌داشت. در آن دوره این محدودیت خود را پذیرا نبودم، بنابراین می‌خواستم مانند دوستان و دیگر کودکان بازی کنم و بدوم و در پی آن گام‌هایم همیشه دردمند و سر و صورتم در اثر برخورد با اشیاء کبود بود. (مشوح، ۱۹۹۶: ۱۷)

بردونی تحصیلات ابتدایی را در روستای مجاور به پایان رساند، سپس جهت تحصیل به شهر «زمار» در استان صنعا رفت؛ ده سال در آنجا اقامت گزید و بعد وارد دانشگاه «الشمسیه» شد. در سال ۱۹۴۹ در کودتایی شکست خورده به دلیل فعالیت‌های سیاسی و ضد استبدادی، ۹ ماه زندانی شد و بعد از زندان وارد «دار العلوم» صنعا گشته و تحصیلات خود را به پایان رساند. مرگ مادر در سال ۱۹۵۸ م. از حوادث تلخ در زندگی شاعر است. او علی‌رغم ازدواج دوباره بعد از فوت همسرش در سال ۱۹۵۹- صاحب هیچ فرزندی نشد و در شغل‌هایی مانند وکالت، قضاوت، کارمند صدا و سیمای صنعا خدمت نمود. (همان: ۱۸-۲۰)

وی سرانجام در سن ۷۰ سالگی بر اثر بیماری قلبی در بیمارستانی در اردن درگذشت. (ذبیانی، ۱۴۳۱: ۲۹) و آثار منظوم و منثور زیادی از خود برجای گذاشت. دیوان‌های شعری وی در فاصلهٔ زمانی بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۴ دوازده تا و به شرح زیر می‌باشد: من أرض بلقیس، مدینه الغد، لعیني أم بلقیس، السفر إلى الأيام الخضراء، وجوه دخانية في مرايا الليل، زمان بلا نوعية، ترجمة رملية لأعراس الغبار، كائنات الشوق الآخر، رواغ المصاييح، جواب العصور، رجعة الحكيم بن زائد و في طريق الفجرو آثار منثور وی عبارتند از: رحلة في الشعر اليمني قديمه وحديثه، قضايا يمنية، فنون الأدب الشعبي في



اليمن، اليمن الجمهوري، الثقافة الشعبية تجارب وأقاويل يمنية، الثقافة والثورة، من أول قصيدة إلى آخر طلقة، دراسة في شعر الزبيدي وحياته، أشتات.

### تطبيق اشعار بردونی بر مبنای محورهای آزمون (MMPI-2)

همانطور که گذشت- شعر زبان حال شاعر است؛ شاعر در ابداع ادبی خویش و در احساسی راستین و اصیل تلاش می‌نماید با بیان رنج و اندوه درونی و عواطف خود به آرامش و سکونی دست یابد، نه تنها این، بلکه دیگران را در تجربه خویش سهیم گرداند. (مشوح: ۱۹۹۶: ۱۰۴، به نقل از نویسی، ثقافة الناقد الادبی: ۱۵۲)

شعر زبان حال بردونی است، همانطور که در مقدمه گذشت، گفتار و کلام وسیله بیان ناخودآگاه شاعر است؛ بردونی شعر را محملی قرار می‌دهد تا رنج خویش را بدان بیان نماید:

آه اینی شاعر و الشعر من      محنتی! آواه ما أشقی الأديب  
(دیوان: ۱۹۴)

«من شاعرم و شعر زاییده رنج و اندوه من است، دردا که ادیب چقدر بدبخت است». بنابراین همانطور که از نظریات روانشناسی و روانکاوی مذکور در مقدمه نیز بر می آید - به نظر می‌رسد- می‌توان شعر را وسیله ارزیابی شخصیت بردونی قرار داد، زیرا آنچه را که یک روانکاو از بیمار خویش باید بشنود، وی به زبان شعر بیان کرده است:

وهبتُ للشعر إحسائي و عاطفتي      و ذکریات و ترنیمی و آناتِي  
فهو ابتسامي و دمعي و هو تسليتي      و فرحتي و هو آلامي و لذاتي  
(همان: ۱۲۸)

«من احساس و عاطفه، خاطره‌ها، زمزمه‌ها و رنج‌هایم را به شعر سپرده‌ام؛ شعر، سبب لبخند و اشک، مایه آرامش و شادی و درد و لذت من است». در ادامه با ذکر محورهای افسردگی آزمون (MMPI-2) به شواهد شعری از دیوان بردونی استناد می‌نماییم.

## احساس غم و اندوه و خستگی

همانطور که گذشت یکی از محورهای مقیاس افسردگی آزمون (MMPI-2)، اختلالات عاطفی مثل احساس غم و اندوه است. «در افسردگی شدید اختلالات عاطفی مثل: احساس غم، پوچی و از دست دادن عواطف در فرد بروز می‌کند» (سادوک<sup>۱</sup> و سادوک، ۲۰۰۷: ۵۴۴؛ لیهی<sup>۲</sup>، هلند<sup>۳</sup> و مک‌گین<sup>۴</sup>، ۲۰۱۲: ۱۶-۱۷). در این حالت در رابطه با محیط اجتماعی شکوه‌ها و شکایت‌ها و... وجود دارند و مجموعه آنها غالباً با تظاهرات کم و بیش پنهانی خصومت وابسته‌اند (کُراز، ۱۳۸۱: ۷۲). خصومتی که باعث شده عبدالله بردونی زبان نیشخند را برای بیان خویش برگزیند. او در توصیف اندوه خود می‌گوید:

کَنیْبٌ بَطِیْءٍ الخَطِیْیِ      مَوْلَمٌ یَسِیْرٍ اِلَیْ حِیْثُ لَا یَعْلَمُ  
حَزِیْنٌ غَرِیْقٌ بِأَحْزَانِهِ      کَنیْبٌ بِالْأَمَةِ مَنَعَمِ  
(دیوان: ۱۸۰)

«غم‌گینم و با گام‌های کُند راه می‌پیمایم، دردمندی که به سوی نادانسته‌ها سیر می‌کند. من اندوه‌گین و غرق در حزن خویشم و مُنعم در دردهای خود هستم».

فعالیت‌های بدنی در فرد افسرده ممکن است کند شود و در پاره‌ای از آنان احساس خستگی دائم مشاهده شود (ماورر<sup>۵</sup> و دامال<sup>۶</sup>، ۲۰۱۲: ۱۴۱؛ سادوک و سادوک، ۲۰۰۷: ۵۴۰؛ لیهی و همکاران، ۲۰۱۲: ۱۶-۱۷). بردونی یک نابینا بود. تحقیقات نشان می‌دهد افراد نابینا از کیفیت زندگی، افسردگی، اضطراب و عملکرد روانشناختی و تحصیلی پایین‌تری نسبت به افراد عادی دارند (آکیندپ<sup>۷</sup>، آینا<sup>۸</sup> و

1 Sadock  
2 Leahy  
3 Holland  
4 McGinn  
5 Maurer  
6 Darnall  
7 Akindipe  
8 Aina

اوناکویا<sup>۱</sup>، ۲۰۱۱: ۴۳۳-۴۳۴ و وونگ و همکاران، ۲۰۰۹: ۵۰۷-۵۰۹؛ بولات و همکاران، ۲۰۱۱: ۴)

متعبٌ أمشي و ركبِي قَدَمِي و الأسي زادي و حَمِي البرد بُردي  
(دیوان: ۱۱۵)

«خسته‌ام، راه می‌روم و مرکب من گام‌های من هستند و آه و تأسف توشه‌ام و تب سرما لباس گرم من است.

متعبٌ يعبر الطريق و يمضي وحده يتبع الخيال الحزينا  
(همان: ۱۷۹)

«خسته‌ای که تنها و به دنبال رویایی غمگین راه را طی می‌کند و می‌گذرد».  
در مثال‌های یاد شده، واژگان «کئیب»، «حزین»، «الأسی» و «متعب» همه بیانگر احساس منفی شاعر می‌باشد، احساسی که پویایی و شادابی را از او گرفته (بطیء الخطی) و او را دردمند نموده است. علاوه بر این ظاهر لفظ «بطیء الخطی» و «یسیر حیث لایعلم» می‌تواند دلیلی بر کندی حرکت و عدم ادراک فضا در نابینا باشد. واژگان «متعب»، «أتعب»، «تعب» و مرادف آن بیش از ۲۰ بار در دیوان شاعر بکار رفته است که این خود می‌تواند شاهدهی بر مدعای ماورر و سادوک -درپیش از این- باشد.

#### احساس ناامیدی و یأس

از آنجا که افراد نابینا با محدودیت حرکتی مواجهند و خود را وابسته به دیگران می‌دانند با افکار منفی و احساس شکست زندگی می‌کنند. منگولد<sup>۲</sup> (۱۹۸۲) می‌گوید: از آنجا که کمال دست نیافتنی است بسیاری از کودکان نابینا در رسیدن به اهداف خویش احساس شکست می‌کنند، داشته‌های خود را به هیچ می‌گیرند و در موارد شدید اساساً دست از تلاش برمی‌دارند (وونگ و همکاران، ۲۰۰۹: ۵۱۱؛ بولات و همکاران، ۲۰۱۱: ۳)

1 Onakoya

2 Mangold

وحدی وراء الیأس و الحزن  
تجترنی محنٌ إلی محن  
(دیوان: ۵۴۷)

«در پی ناامیدی و اندوه تنها هستم و رنج‌ها و محنت‌ها مرا در پی هم می‌کشند».

ثری ما نوع هذا الیأس      و هل لقیاسه مقیاس  
کسقف السجین یمناه      بنان شماله أمراس

«شگفتا این چه ناامیدی است، آیا مقیاسی برای تخمین دامنه آن هست؟ دست راست آن بسان سقف زندان (بلند) و انگشتان دست چپش بسان ریسمان‌هایی نازک (نفوذ پذیر) است».

لم أجد ما أريد حتى الخطايا      أحرامٌ عليّ حتى جهنّم  
كل شيءٍ أرومّه لم أنله      لیتنی لم أُرِد و لا كنتُ أفهم  
أنا أحيّا مع الحياة ولكن      عُمری میّت الأمانی محطّم  
(دیوان: ۱۹۲)

«آنچه را می‌خواهم - حتی اشتباهات را - بدان دست نیافتم، آیا حتی جهنم نیز بر من حرام است؟ به هر چیزی که در پی آن بودم نرسیدم، ای کاش نه چیزی می‌خواستم و نه می‌فهمیدم. من با زندگی زنده‌ام ولی آرزوهایم مرده و عمرم تباه شده است».

واژه «یأس» ۱۳ بار در دیوان شاعر تکرار شده است، اگر واژگانی مثل «الأمل الذبیح»، «بلاأمل»، «میت الأمانی» و غیره را به آن اضافه نمایم در می‌یابیم که این احساس احساس غالب است. در تحلیل این موضوع می‌توان گفت که محدودیت بینایی شاعر بی‌تردید - در بروز اینگونه احساس بسیار دخیل بوده است، محدودیتی که مانع شده است تا او به آرزوهای خویش دست یابد. علاوه بر این دیگر حوادث زندگی شاعر، مثل فرزندان نشدن، تجربه تلخ زندان و ناکامی‌های عرصه سیاسی مثل به شکست انجامیدن انقلاب ۱۹۴۸ یمن می‌تواند تشدید کننده این احساس در شاعر باشد.

نکته‌ای که در شاهد شعری دوم قابل ملاحظه است، تشبیه یأس به سقف زندان است. تشبیه یک پدیدهٔ معنوی به حسی که خود گویای گستره و سنگینی این احساس در شاعر است. در مثال اخیر جمله «لم أجد ما أريد» به صراحت بیانگر ناکامی شاعر در رسیدن به آرزوهای خویش است.

#### احساس ترس و اضطراب

احساس ترس و نگرانی و درماندگی از دیگر نشانه‌های بروز افسردگی در فرد می‌باشد (ماورر و دامال، ۲۰۱۲: ۱۴۴). بخشی از ترس بردونی با محدودیت بینایی بردونی در ارتباط است.

و القلب في زحمة الأشواق مضطربٌ  
و وحشة الظلمة الخرسا تهددني  
کزورقِ بینِ اِرغادِ و اِزباد  
کأنها حول نفسي طيف جلال  
(دیوان: ۱۴۸)

«دل در تراکم و انبوهی غم مضطرب و پریشان است، مانند قایقی که در بین موج و کف دریا در تلاطم است. وحشت این تاریکی گنگ مرا هراسان می‌سازد، گویی که در اطراف من شبهه و سایهٔ جلاد است». شاعر در جایی دیگر به صیغهٔ غایب اضطراب خویش را این‌گونه توصیف می‌کند:

في ذلك الليل المخيف مضى فتى  
يمشي و ينظر خلفه و أمامه  
و يعود يسأل نفسه ما خيفتي  
قلقُ الثياب مروّع الخطوات  
نظر الجبان إلى المغير العاتي  
ماذا أحسُّ؟ أين أين ثباتي  
(همان: ۴۵۰)

«در آن شب هولناک، جوانی نگران و هراسان راه می‌پیمود، می‌رفت و بسان انسان وحشت‌زده‌ای که از حملهٔ کسی می‌ترسد به پیش‌رو و پشت سر خویش نگاه می‌کرد... او برمیگردد و از خود می‌پرسد: دلیل این ترس من چیست؟ این چه احساسی است؟ آرامش و ثبات من در کجاست؟».

همان‌طور که گذشت به نظر می‌رسد بخشی از احساس ترس و اضطراب نابینایان ناشی از محدودیت‌های حرکتی باشد. اضطراب نوعی محرک می‌باشد ولی حالت

شدید آن روان‌رنجور است. نکته قابل توجه در شاهد شعری نخست تشبیه اضطراب قلب به قایقیست که در بین امواج دریا در تلاطم است؛ شاعر تصویری دیداری - حرکتی از قایق را به نمایش می‌گذارد که این توصیف دیداری وی حاکی از غنای فرهنگ ادبی و تخیل شعری شاعر است. در بیت دوم نیز شاعر ترکیب وصفی «الظلمة الخرسا» را به کار برده است؛ دو نکته در این باب قابل ذکر است. اول: از آنجا که بردونی در مقام بیان ترس خویش است، صفت قرار گرفتن «گنگ» برای «تاریکی» بیانگر عمق این ترس و اضطراب است. دوم اینکه: تاریکی برای شاعر - برخلاف گمان عامه که تصور می‌کنند نابینا با وجود نابینایی، حداقل، مفهوم تاریکی را درک می‌کند - قابل درک نیست. زیرا او نور را درک نکرده که مقابل آن یعنی تاریکی را درک کند، بلکه بر مبنای فرهنگ لغوی خویش که شنیده است افراد احساسات ناخوشایند خویش را با رنگ سیاه و مشتقات آن مثل «ظلمت»، «شب» و غیره بیان می‌کنند از معنای ثانویه این واژه بهره می‌گیرد. اگر «گنگ» را در معنی سکوت بگیریم، پس این پدیده برای یک نابینا به منزله «تاریکی» برای بینا است. به این معنی که اگر تاریکی برای یک فرد بینا وحشت‌آفرین و اضطراب‌آور است، به همین اندازه سکوت می‌تواند برای نابینا وحشت‌زا باشد. زیرا حس شنوایی برای وی به منزله چشم، و صدا به منزله نور است. بواسطه صداهاست که یک نابینا می‌تواند جهت مسیر را تشخیص دهد و فضایی که در آن است را درک کند و از وجود افراد در اطراف خود آگاه شود. از این رو گاه سکوت فضا برای وی وحشت‌آفرین می‌شود، هرچند حواس دیگر در این امر دخیل هستند ولی گوش در این حالت کارکرد اولیه پیدا می‌کند. در شاهد شعری دوم نیز «اللیل المخیف»، «قلق الثياب» و «مروع الخطوات» بیانگر این احساس ناخوشایند در شاعر است.

#### احساس بدبینی

افکار منفی از دیگر نشانه‌های افسردگی است؛ فرد مبتلا به افسردگی همه چیز را منفی می‌نگرد و چنین طرز تفکری باعث تشدید افسردگی وی می‌شود (سادوک و سادوک، ۲۰۰۷: ۵۴۶؛ لیهی و همکاران، ۲۰۱۲: ۱۷). این پدیده که تحت عنوان

اختلالات شناختی مطرح است با افکار منفی که فرد نسبت به خود، نسبت به جهان و نسبت به آینده در خود ایجاد می‌کند مشخص می‌شوند. افکار فرد نسبت به حال حاضر، در حد داوری نسبت به چیزی، تحت سیطرهٔ نارضایتی است و در حد عمل، تحت سیطرهٔ تردید می‌باشد. در حالی که در افکار وی نسبت به آینده کفهٔ بدبینی می‌چربد و نسبت به گذشته احساس شکست غلبه دارد (کُراز، ۱۳۸۱: ۷۲). بدبینی عبدالله بردونی گاه نسبت به زندگی و آینده و گاه نسبت به دیگران و جامعه است.

#### بدبینی به زندگی و آینده

یا حیاتی و یا حیاتی‌الی کم  
و‌الی کم‌أموت فیک و‌أحیا  
أحتسی من یدیک صابا و‌علقم  
أین منی القضا الأخیر المحتم  
(دیوان: ۱۸۷)

«ای زندگی! ای زندگی چقدر از دستان تو پیمانۀ تلخ زهر را بنوشم؟ چقدر در تو بمیرم و زنده شوم؟ آن قضای محتوم و أجل قطعی کجاست؟». شاعر نسبت به آینده بدبین است، همانگونه که گذشتهٔ وی چیزی جز رنج و عذاب نیست:

أمامی غیوبٌ و سرّ رهیب  
فکنت کفرخ أضاع الجناح  
و خلفی عذابٌ و ماضٍ مریر  
و تدعوه أشواقه أن یطیر  
(همان: ۴۸۰)

«پیش روی من ناپیداهاست و نادانسته‌های ترسناک، پشت سرم نیز رنجی است و گذشته‌ای تلخ، من بسان پرندهٔ کوچکی بودم که بال پرواز را از دست دادم و اشتیاق پیوسته مرا به پرواز کردن فرا می‌خواند». به نظر می‌رسد بردونی در بیت دوم به از دست رفتن بینایی خویش در کودکی نظر دارد، زیرا در ادامه این قصیده می‌گوید:

أجرُ خطای فأحشی العنار  
و تجتأحنی رغبهٔ کالسعیر  
(همان: ۴۸۱)

«گام‌های خود را به زمین می‌کشم و راه می‌روم و ترس از زمین خوردن دارم، در حالی که سوز رغبت چون آتشی به جانم فتاده است».

در اشعاری که گذشت، نگاه منفی شاعر به زندگی و آینده روشن است. او حاصل زندگی را جز تلخی و مرارت نمی‌داند، به نظر می‌رسد این نگاه، وجه مشترک شاعران نابینا است، نگاه ابوالعلای معری نیز به زندگی نگاهی تیره و بدبینانه است، معری هم در این باره می‌گوید: «حیاتی تعذیب و موتی راحه» و در جایی دیگر «أما حیاتی فما لی عندها فرج» و «ما العیش إلاّ علّة برؤها الردی». و چنانچه این نگاه را در شعر بشار بن برد به عنوان یک نابینا نمی‌یابیم؛ بدین خاطر است که وی برای از بین بردن این اندوه راه لهو و لعب و سرگرم شدن به لذت‌ها را پیشه می‌کند. چگونه زندگی برای نابینا خوشایند باشد، در حالی که از نعمت بصر محروم است و این خود، برای او رنج و زحمت بسیاری به بار می‌آورد. در شاهد شعری دوم نیز بردونی آینده را مبهم و رازآلود توصیف می‌کند و شاید ترس از این دارد که همچون گذشته بر وی همراه با رنج و تلخی بگذرد. البته بخشی از این ترس طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا نوع انسان در مقابل نادانسته‌ها و امور مجهول گاهاً بیمناک می‌شود.

#### بدبینی نسبت به مردم و جامعه

شاید بتوان گفت بدبینی بردونی نسبت به مردم از نوع نگاه منفی صرف نیست. رنج او از مردم زمانه خویش سستی و عدم مقاومت در برابر استعمار و ظلم طاغوتیان است، گویی اینکه از قیام آنها نا امید شده و در این باره می‌گوید:

لاحِرٌّ فی الدنیا و لا حرّیة  
 إنّ التحرّر خدعة الأقوال  
 الناس فی الدنیا عبید حیاتهم  
 أبداً عبید الموت و الآجال

(دیوان: ۳۲۷)

«نه آزادی در این دنیا است و نه آزادمردی، بی‌تردید آزادی فریب‌گفته‌ها و زبان‌هاست. مردم در این دنیا بنده زندگی خویش هستند، و سرانجام بنده مرگ و أجل خویش». شاعر در جایی دیگر می‌گوید:

بعض النفوس من الأنام بهائم  
 لبست جلود الناس للتمویه  
 کم آدمی لا یعدّ من الوری  
 إلاّ بشکل الجسم و التشبیه

(همان: ۲۵۷)



«برخی انسانها حیوانند، حیواناتی که برای فریب، لباس انسان را به تن کرده‌اند، چه بسیار آدمی که جز در قالب و شکل در جرگه آدمیان در نمی‌آید». آنچه قابل توجه است اینکه او به بدبینی ابوالعلای معری نیز نظر داشته است، بنابراین می‌گوید:

لَا تُذَكِّرُ «ابالاعلا» إِنَّ جِيلَ الْيَوْمِ مِ أَضْرَى مِنْ جِيلِ أَمْسٍ وَ أَغْبَى  
(همان: ۴۶۵)

«بدبینی) ابوالعلای معری را به یاد نیاور، نسل امروز بشر از نسل دیروز درنده‌تر و کودن‌تر هستند». بی‌شک نمود این پدیده- یعنی بدبینی- در استفاده کاربردی شاعر از رنگ‌ها نیز قابل مشاهده است، در بررسی کاربرد رنگ‌ها در دیوان بردونی درمی‌یابیم که رنگ زرد و سیاه از پرسامدترین واژگان در دیوان شاعر هستند. رنگ زرد ۴۷ بار و رنگ سیاه نیز ۲۶ بار در دیوان وی تکرار شده که دلالت بر پاییز، غم، مرگ، قحطی، بدبختی و پژمردگی دارد (العمری، ۲۰۰۳: ۷۴ و ۷۵). رنگ زرد می‌تواند احساس رنجیدگی و خشم را به وجود آورد. با وجودی که رنگ زرد به عنوان یک رنگ شاد شناخته می‌شود اما بیشتر مردم در اتاق‌های زرد رنگ، هیجانشان را از دست می‌دهند و بچه‌ها نیز در اتاق‌های زرد رنگ بیشتر گریه می‌کنند. رنگ سیاه نیز در بسیاری از فرهنگ‌ها برای مراسم سوگواری مورد استفاده قرار می‌گیرد. این رنگ همچنین نشانگر غمگینی، افسردگی و خشک و رسمی بودن است (بیرن<sup>۱</sup>، ۱۹۶۱: ۹۲؛ پلیج<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴: ۷۸؛ کایا<sup>۳</sup> و اپس<sup>۴</sup>، ۲۰۰۴: ۳۹۸؛ رنس<sup>۵</sup> و جیسون<sup>۶</sup>، ۲۰۰۷: ۴۲۳). سیاهی نوعی اعتراض به وضع موجودی است که در آن شخص احساس می‌کند هیچ چیز آنطور که باید و شاید نیست. در برابر سرنوشت خود قد علم می‌کند و یک رفتار عجولانه غیر عاقلانه بروز می‌دهد. بی‌علاقگی به زندگی، نفی هر چیز، بدبینی، نابوری و لجاجت از دیگر خصوصیت‌های اوست (لوشر، ۱۳۷۸: ۱۳۲).

1 Birren

2 Pleij

3 Kaya

4 Epps

5 Rense

6 Jason

ولید مشوح در باب بدبینی شاعر می‌گوید: شاید بروز این پدیده به دلیل وجود شرایط روحی خاص برای بردونی باشد، شرایطی که او پیوسته با آن زیسته است، دست نیافتن به آرزوها، عقیم ماندن علی‌رغم ازدواج دوباره- و صاحب فرزند نشدن، همه می‌تواند تشدید کننده این پدیده در وی باشد (مشوح، ۱۹۹۶: ۱۳۳ و ۱۳۴).

#### اندیشیدن به مرگ و خودکشی

اندیشیدن به مرگ و اقدام به خودکشی به عنوان راهی جهت خلاصی از رنج‌ها از دیگر نشانه‌های افسردگی می‌باشد (سادوک و سادوک، ۲۰۰۷: ۵۴۲؛ لیهی و همکاران، ۲۰۱۲: ۱۷). فرد در رابطه با خود، تصویری را که از وجود خویش دارد تنزل می‌دهد و نوعی خودویرانگری را در خویش به فعل در می‌آورد که با احساس کینه نسبت به وجود خویش و افکار تخریبی تا حد خودکشی بیان می‌شود (کُراز، ۱۳۸۱: ۷۲). هرچند خودکشی از منظر اسلام و قرآن فعل حرام است، اما این مانع شاعر نمی‌شود که در خیال خویش به چنین اقدامی مبادرت نورزد و در اندیشه مرگ نباشد. بردونی در قصیده‌ای با عنوان «خودکشی» داستان جوانی را -که شاید خود را منظور دارد- به تصویر می‌کشد که برای رهایی از غم و اندوه زندگی به خودکشی مبادرت می‌ورزد و در اثنای داستان نیز به شیوه تلمیح به داستان «سقراط» و نوشیدن جام شوکران اشاره می‌کند و با تردید می‌پرسد:

ذَلِكَ الْفَيْلَسُوفُ لَمْ يَدْرِ هَلْ أَحْمُ — سن صنعا أم كيف ساء صنيعة  
(دیوان: ۴۹۵)

«آن فیلسوف نمی‌دانست (با نوشیدن جام) آیا کار پسندیده‌ای کرد یا عمل او ناپسند بود». بردونی در ادامه این داستان به گونه‌ای غیر مستقیم عمل آن جوان را تأیید می‌کند و می‌گوید:

لَاتَلِمَ ذَلِكَ الْفَتَى حِينَ أَرَدَى — نَفْسَهُ فَالْشَّقَا الطَّوِيلُ شَفِيعَهُ  
مَرْقُ الْعَمَرَ حِينَ ضَمَّعَهُ الْعَمَمُ — رُو وَ حُمُقُ حَفْظُ الْفَتَى مَا يَضِيعُهُ  
(همان: ۴۹۸)

«آن جوان را در عمل خویش (خودکشی) سرزنش مکن، سرسختی دراز مدت شفیع او شد. او عمر خویش را از بین برد آن هنگام که عمر (روزگار) او را ضایع ساخت. پس حفظ حیات برای او - آنچه که او را ضایع کرده - جز حماقت چیزی نیست». بردونی در پی رنج و سختی‌های زندگی، مرگ را تنها راه نجات می‌داند و آرزوی فرا رسیدن آن را دارد:

وحدی هنا خلف الوجو	دو خلف أطياف السنا
فمتی متی یطفی الفنا الـ	موعود عمري الأحمقا
کیف الخلاص و لم یزل	روحي بجسمي مؤثقا
لا الموت یختصر الحیا	ة و لا انتهى طول البقا

(همان: ۱۸۵)

«در پی این وجود و در پشت طیف‌های این نور، در اینجا من تنه‌ایم. پس کی؟ کی آن نیستی وعده داده شده (چراغ) عمر بی‌ثمر مرا خاموش می‌کند؟ چگونه از این (زندگی) خلاص شوم؟ در حالی که روح من به جسم سخت بسته شده است. نه مرگ این زندگی را مختصر می‌کند و نه این طول بقاء پایان می‌یابد». بردونی از زندگی می‌خواهد او را تسلیم مرگ کند، چون مرگ از زندگی همراه با عذاب شیرین‌تر است:

أسلميني إلى الممات فإني	أجد الموت منك أحنى و أرحم
و إذا العیش كان ذلاً و تعذیباً	سباً فإن الممات أنجی و أعصم

(همان: ۱۸۷)

«ای زندگی! مرا به کام مرگ بسپار، چون من مرگ را از تو بهتر و دل‌سوزتر دیده‌ام. وقتی که زندگی همراه با خواری و عذاب باشد، بی‌تردید مرگ نجات‌بخش‌تر و نگهدارنده‌تر است».

برآیند کلی از اشعار مذکور این است که احساس شاعر نسبت به وضعیت موجود، احساس خوشایندی نبوده است و از شواهدی مثل «عمری الاحمقا»، «وحدی» و «خلف أطياف السنی» در ابیات مذکور، استفاده می‌شود که تصویر شاعر از وجود خویش، تصویر موجودی غرق در رنج‌ها و غصه‌هاست و برای درمان این

اندوه راهی بجز مرگ وجود ندارد. لذا اندیشیدن به مرگ را عادت خویش قرار می‌دهد. ابوالعلای معری نیز همچون وی معتقد است که زیستن در این دنیا مرضی است که درمان آن تنها مرگ است. «ما العیش إلاّ علّة برؤها الردی».

#### درمندی و بی‌خوابی

درمندی و بی‌خوابی از دیگر نشانه‌های افسردگی است (ماورر و دامال، ۲۰۱۲: ۱۴۵؛ لیهی و همکاران، ۲۰۱۲: ۱۷) و شواهد شعری بسیاری در این محور می‌توان از شعر بردونی ذکر کرد، در اینجا به ذکر دو مورد بسنده می‌کنیم:

درمندی و شکایت از دیگر موضوعات پربسامد در دیوان شاعر است، در بیت زیر شاعر خود را دردمند می‌داند اما نمی‌داند درد او از چیست:

متألّم مما أنا متألّم حار السّوال و أطرق المسْتفهم

(دیوان: ۱۴۴)

«من دردمندم و نمی‌دانم دردمند چه هستم، سوال حیران‌گشته و سوال‌کننده سر به زیر افکنده است».

خواب در فرد افسرده توأم با اغتشاش است، بر خلاف آنچه تصور شده این اغتشاش همواره به صورت منظم بروز نمی‌کند. در پاره‌ای از موارد فرد افسرده صبح زود از خواب بیدار می‌شود و نمی‌تواند دوباره بخوابد و در پاره‌ای دیگر بی‌خوابی آغاز شب غلبه دارد. در اکثر موارد خواب منقطع و در جهت تقلیل است (سادوک و سادوک، ۲۰۰۷: ۵۴۲)

دعینی أنم لحظة یا هموم  
و کاد الصّباح یشقّ الدجی  
دعینی دعینی أنم غفوةً  
فقد أوشک الفجر أن یطعنا  
و لم یأذن القلب أن أهجعنا  
عسی أجد الحلم الممتعنا

(دیوان: ۲۵۹)

«ای غم و اندوه! مرا لحظه‌ای رها کنید تا بخوابم، طلوع صبح نزدیک است. نزدیک است که صبح تاریکی شب را بشکافد در حالی که دل مشغولی‌ها نمی‌گذارند بخوابم. مرا رها کنید، رها کنید تا چرتی بزنام، شاید که خواب را شیرین بیابم».

### عوامل بروز افسردگی در عبدالله بردونی

با توجه به آنچه گذشت، از خلال شعر شاعر روشن گردید که وی بر مبنای مقیاس‌های آزمون (MMPI-2) به افسردگی مبتلا بوده است. در ادامه عوامل ظهور این پدیده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### نابینایی و وابستگی به دیگران

بی‌تردید حس دیداری اولین وسیله ارتباط انسان با دنیای بیرون است، بیش از ۸۰ درصد ارتباط ما با جهان خارج از طریق این حس انجام می‌شود. بنابراین محروم ماندن از این نعمت خدادادی و شکل‌گیری وابستگی به دیگران برای هر انسانی می‌تواند بسیار دشوار باشد، محرومیتی که فضای بی‌کران و پهنه افق را برای نابینا به محدوده مکانی به اندازه دراز کردن دست تبدیل می‌کند و حرکت او را کند می‌سازد. توانایی حرکت مستقل برای شروع هر رابطه‌ای، عاملی بنیادین و اساسی است، افراد نابینا باید با عوامل لوجستیکی بسیاری مقابله کنند تا سرانجام بتوانند یک قرار ملاقات با یک نفر بگذارند (اصغری، ۱۳۹۳: ۶۱) و اگر نتوانند سختی این ارتباط برقرار کردن را بر خود هموار سازند، به انزوا و تنهایی آنها ختم می‌شود (وونگ و همکاران، ۲۰۰۹: ۵۱۰؛ بولات و همکاران، ۲۰۱۱: ۶).

عبدالله بردونی در اوان کودکی این گوهر گرانبها را بر اثر بیماری آبله از دست داد و این محدودیت را در خود نپذیرفت؛ او خود می‌گوید: در نخستین دوره زندگی این محدودیت را پذیرا نبودم، می‌خواستم مانند همه دوستان و هم‌سن و سالان خود جست و خیز کنم و بدوم و در پی آن پیوسته سر و صورت و پاهایم در اثر برخورد با اشیاء کبود و زخمی بود. میچل<sup>۱</sup> تاکید می‌کند که غم از دست دادن چیزی مثل عضوی از بدن باید مسیر طبیعی خود را طی کند تا پایان پذیرد و اختلال در این روند ممکن است به عقده‌ای تبدیل شود؛ وی معتقد است اولین مرحله، مرحله فقدان است یعنی خلای که فرد آن را حس می‌کند، دومین مرحله مرحله بی‌حسی است که با قطع فعالیت اولیه و رکود شدیدی همراه می‌باشد، مرحله سوم مرحله برآشفستگی و

1 Mitchell

شوریدن است و به این اندیشیدن که چرا چنین اتفاقی برای من رخ داده است، مرحله چهارم مرحله جستجو است که بر آن می‌شویم آنچه را از دست رفته باز یابیم، این امر به نوبه خود بدان معناست که انکار می‌کنیم در از دست رفتن آن چیز مورد علاقه، مصلحتی در کار بوده است. مرحله پنجم مرحله انکار است، بعد از نیافتن مطلوب مورد علاقه خود آن را انکار می‌کنیم و فقدان آن را پذیرا می‌شویم، مرحله بعد مرحله فراموشی است که بعد از پذیرش فقدان شیء حاصل می‌شود و مرحله آخر مرحله تجدید زندگی و بازگشت است که نیازمند زمان است (میچل، ۱۳۶۹: ۵۱-۴۸). گاهی وقت‌ها این روند به درستی طی نمی‌شود، غم ممکن است کاملاً انکار شود، فرو خورده شود، به درون روی آورد. اگر غم به کلی پس رانده شود به چیزی گرفتار می‌شویم که داغدیدگی بیمارگون نام دارد (همان: ۵۳) و به نظر می‌رسد بردونی در مرحله انکار و عدم پذیرش فقدان بینایی مانده و غم در درون او به صورت عقده‌ای درآمده است.

موضوع دیگری که در باب نابینایی، خاطر او را می‌آزرد، عکس‌العمل جامعه خصوصاً پدر و مادر در برابر نابینایی او بود؛ او نقل می‌کند: نگون‌بختی خانواده‌ام را از نابینایی‌ام بیشتر احساس می‌کردم زیرا آنها گمان می‌کردند که مرا از دست داده‌اند؛ چرا که من در نظر آنها شایستگی هیچ کاری را نداشتم. پدرم می‌گفت عبدالله نه قاتل (مرد جنگ) است نه مقتول - یعنی کشته شده تا در پی خونخواهی او برایم - زیرا در نقطه ما دائماً درگیری‌های خونین رخ می‌داد و خانواده با زیادی فرزند قدرت می‌گرفت.

هیگز<sup>۱</sup> (۱۹۸۰) نیز تأکید می‌کند کودک نابینا احتمالاً تأثیرات منفی ناشی از اندوه والدین از نابینایی فرزند خود را دریافت می‌کند؛ این تأثیرات هم تصویر کودک از خود و هم ارتباطات آینده او با دیگران را متأثر می‌سازد (اصغری، ۱۳۹۳: ۵۰).

نابینایی علاوه بر ایجاد محدودیت‌های حرکتی، ممکن است باعث بروز رفتارهایی شود که افسردگی را تشدید می‌کند. برای مثال غربت روحی و احساس تنهایی و به

تبع آن گوشه‌گیری از عوارض نابینایی به حساب می‌آیند. بردونی به کرات به مسأله تنهایی و غربت خویش اشاره نموده است، او در بیت زیر با ذکر گوشه‌ عزلت خویش، آن را سیاه توصیف می‌کند:

و أنا في عزلتي السودا و في  
قلبي الدامي قلوب الأمم  
(دیوان: ۲۶۸)

«من در گوشه‌ عزلت سیاه خویش (محبوسم) و دل مردم در دل خونین من است». بنابراین با توجه به آنچه گذشت، پدیده نابینایی و به تبع آن محدودیت حرکتی و ایجاد وابستگی به دیگران از جمله عوامل مهم در بروز افسردگی در زندگی شاعر به حساب می‌آید.

#### فقر و تنگدستی

فقر و تنگدستی عاملی مستقل برای ایجاد افسردگی محسوب نمی‌شود، ولی می‌تواند سبب تشدید این پدیده به شمار آید، زیرا افسردگی اگر چه در تمام طبقات اقتصادی- اجتماعی دیده می‌شود اما در طبقات پایین اقتصادی- اجتماعی از شیوع بالاتری برخوردار است (سادوکوسادوک، ۲۰۰۷: ۵۲۹).

خانواده عبدالله بردونی خانواده‌ای روستایی و فقیر بودند (ذبیانی، ۱۴۳۱: ۲۱). بردونی این کمبود را تجربه کرده بود. همانطور که گذشت- مادر وی میلاد او را مصیبتی پیش روی خانواده ذکر می‌کند، تولد فرزندی که به اعتقاد آنها شایستگی هیچ کاری را ندارد، وجود کسی که نه قاتل است و نه مقتول، حضور فردی که نه تنها نمی‌تواند کاری بکند بلکه باری بر دوش خانواده است. به نظر می‌رسد شاعر اهدافی را برای خویش تعیین نموده ولی در رسیدن به آنها شکست خورده است، او در این باره می‌گوید:

مَلَّ طَوَّلَ الْحَيَاةَ لَا نَالَ مِنْهَا  
مَا يُرْجَى وَ لَا دَنَا مِنْ حَصَادِهِ  
(دیوان: ۴۴۸)

«کسی که در طول حیات خسته شده و به آنچه که بدان امید داشته دست نیافته و به دسترنج خود نرسیده است». او در جایی دیگر می‌گوید:

أنا حرمانی و شکوی فاقی      أنا آلامی و دمعی و أسایا  
(دیوان: ۱۰۱)

«من (عین) محرومیت و شاکی از فقر خویشم، من درد، اشک و آه و آسف خویش هستم».

خواستنی نبودن موقع تولد و مرگ مادر

برخی از صدماتی که در دوران کودکی به افراد وارد می‌شود ممکن است احتمال بروز افسردگی را در سنین بالاتر در آنها افزایش دهد. به عنوان مثال عواقب روانی، اجتماعی و اقتصادی از دست دادن والدین ممکن است بیشتر از دست دادن آنها اهمیت داشته باشد. اینکه کودکی ناخواسته متولد شود و احساس ناخواسته بودن را با خود یدک بکشد احتمالاً منجر به شکل‌گیری سبک دلبستگی ناایمن و در نهایت افسردگی و اضطراب و احساس ناایمنی می‌شود و این که کودکی مادرش را از دست بدهد اوضاع را وخیم‌تر خواهد نمود (سادوک و سادوک، ۲۰۰۷: ۵۳۱؛ لیهی و همکاران، ۲۰۱۲: ۲۴؛ منصور، ۱۳۹۳: ۱۴۹؛ دادستان، ۱۳۹۰: ۲۷۷-۲۷۸؛ مکنزی، ۱۳۸۲: ۲۳).

در این مسیر، همه افراد «از دست دادن مادر» را تجربه می‌کنند، اما این بدان معنی نیست که همه دچار افسردگی می‌شوند. زیرا زمان وقوع حادثه و شدت دلبستگی به مادر از اهمیت بالایی برخوردار است. از دست دادن فرد محبوب در مراحل ابتدایی رشد به مراتب زیان‌بارتر از مراحل بزرگسالی است. (میچل، ۱۳۶۹: ۳۸) همچنانکه میزان دلبستگی به مادر در سنین پایین‌تر بیشتر از سایر دوره‌هاست، زیرا مادر برای کودک تکیه‌گاهی ایمن و مایه آرامش محسوب می‌شود.

از دست دادن مادر یکی دیگر از آسیب‌هایی بود که در بروز افسردگی در شخصیت بردونی نقش مهمی داشت. همانطور که گذشت، مادر عبدالله نقش بارزی در تکوین شخصیت شاعر ایفا می‌کرد. شاید وابستگی بیش از حد وی به مادر، زائیده نایبایی او بود. این فقدان پیوسته ذهن شاعر را به خود مشغول داشته است و برخی از اشعار وی در سوگ مادر سروده شده است:



ترکتني للشقا وحدي هنا      و استراحت وحدها بين التراب  
 خلفتني أذكر الصفو كما      يذكر الشيخ خيالات الشباب  
 موتها كان مصابي كلّه      و حياتي بعدها فوق مصابي  
 (دیوان: ۱۳۸)

«مرا در اینجا تنها در برابر سختی‌ها رها کرد و خود آسوده در زیر خاک آرمید. مرا برجای گذاشت تا همچون پیری که روزگار جوانی را یاد می‌کند، روزهای (با او بودن) و زیبای گذشته را یاد کنم. مرگ او همه برای من مصیبت بود و زندگی بعد از او نیز برای من مصیبت در مصیبت است.»

شاعر در ادامه این قصیده تقریباً طولانی با اشاره به نابینا شدن خود، حزن و اندوه مادر را از این واقعه بیان می‌کند:

کم بکت عیناک لَمَّا رأنا      بصري يُطفأ و يطوى في الحجاب  
 و تذكرت مصيري و الجوى      بين جنبيك جراح في التهاب  
 (همان: ۱۴۳)

«ای مادر) چشمان تو چقدر اشک ریخت هنگامی که دیدی بینایی من از دست رفته و در حجاب رفته است، سرنوشت مرا به یاد آوردی در حالی که اندوه و غصه در سینه تو بسان زخمی در التهاب بود.»

علم روانکاوی معتقد است مشکلات ما از مسائلی که در گذشته داشته‌ایم نشأت می‌گیرد. ما ممکن است مسائل گذشته را انکار، چشم‌پوشی و یا سعی در فراموش کردن آنها نماییم، اما آنها هنوز در قسمتی از روح و ذهن ما قرار دارند و به صورت عقده باقی مانده‌اند و هنگامی که ما تحت استرس قرار می‌گیریم و به نحوی ضعیف می‌شویم این مسائل گذشته دوباره به سراغ ما می‌آیند (مکنزی، ۱۳۸۲: ۴۹).

با این توضیح به نظر می‌رسد موضوع مرگ مادر برای بردونی به صورت عقده‌ای پنهان در وجود شاعر باقی مانده و زمینه را برای ایجاد افسردگی در وی فراهم‌تر کرده است.

## الگوهای فکری

آرون بک (۱۹۶۷) معتقد بود جنبه‌های شناختی از قبیل برداشت منفی فرد از محیط خارج، کم‌بها دادن وی به خود و نومی‌دی کامل او از آینده بیش از آنکه نتیجه پدیده افسردگی باشد به چنین عواطفی دامن می‌زند (مهریار، ۱۳۷۳: ۳). به نظر او کسانی که در مورد خودشان خیلی منفی فکر می‌کنند احتمال بیشتری دارد که دچار افسردگی شوند (مکنزی، ۱۳۸۲: ۲۵).

همانطور که در بخش قبل گذشت شعر عبدالله بردونی سرشار از نگاه تیره به دنیا و زندگی است:

کل شیء حولی علی غضوب      ناقم من دمی علی غیر ثاری  
(دیوان: ۲۲۲)

«هر چه در پیرامون من است بر من خشم می‌گیرد و بدون اینکه بهای خون مرا بپردازد، خونم را می‌ریزد». یا در جایی دیگر می‌گوید:

هذی البیوت الجائحات إزائی      لیلاً من الحرمان و الإدجاء  
(دیوان: ۱۰۹)

«این خانه‌های سرپا در مقابل من برایم بسان شبی از محرومیت و تاریکی است». علاوه بر عوامل مذکور، برخی عوامل اجتماعی مثل انزوای اجتماعی - که در پی فرزند دار نشدن و نابینایی برای شاعر روی داد - و عوامل روانشناختی مثل آنچه در رابطه با ارتباط کودک با مادر ذکر شد، از دیگر علل بروز افسردگی در عبدالله بردونی می‌باشند (میچل، ۱۳۶۹: ۷۹-۷۷). تقریباً تمام علت‌های روانشناختی افسردگی در بزرگسالی، نوعی بازآفرینی این تجربه اولیه فقدان است.

می‌توان گفت عوامل بروز افسردگی در عبدالله بردونی با نابینایی وی و پیامدهای ناشی از این محدودیت مرتبط است. در این بین فشارهای اجتماعی و اقتصادی و مرگ عزیزان شاعر را نباید از یاد برد. او با بازآفرینی این تجربه اولیه فقدان باعث تشدید این پدیده در وجود خود شده است.

## نتیجه‌گیری

در پایان می‌توان این نتایج را برای تحقیق برشمرد:

۱. اگر بپذیریم که شعر و ادب نشان دهنده ناخودآگاه سرکوب شده ادیب است، بنابراین با بررسی شعر عبدالله بردونی از زاویه روانشناسی می‌توان به شخصیت و ویژگی‌های روحی و روانی وی پی برد.
۲. با توجه به سیر اشعار عبدالله بردونی شاعر نابینای یمینی، به نظر می‌رسد که علایم افسردگی در شخصیت شاعر بروز کرده است. احساس غم و اندوه، یأس و ناامیدی، ترس و اضطراب، بدبینی، مرگان‌دیشی و بی‌خوابی و دردمندی از جمله این علائم می‌باشد.
۳. در بررسی حیات فردی و اجتماعی بردونی و بالخصوص مسأله نابینایی او، فقر و تنگدستی، ارتباط عاطفی با مادر و تولد نابهنگام او برای والدین، دلایل ابتلای احتمالی او به این اختلال روانشناختی است.
۴. بنظر می‌رسد این پژوهش نقشی در گسترش پژوهش‌های بین رشته‌ای داشته باشد ضمن اینکه، نابینایی و اثرات آن و همچنین رخداد‌های دوران زندگی به ویژه دوران اولیه زندگی از عواملی است که در روانشناسی بصورت علمی مورد بررسی قرار گرفته و نتایج این پژوهش در راستای دیگر پژوهش‌ها در این حوزه-ها نشان می‌دهد که این عوامل چه تأثیراتی بر شخصیت و حتی آفرینش‌های ذهنی یک فرد خواهد گذاشت. خوانندگان اشعار بردونی با آگاهی در این زمینه، بهتر می‌توانند بفهمند که چرا وی چنین اشعاری را سروده است. همچنین، این پژوهش می‌تواند به روانشناسان در بررسی افراد از روی اشعارشان کمک کند زیرا چنین پژوهش‌هایی کمک می‌کند که ارتباط بین روان، شخصیت و شعر را بیشتر درک نمایند. پژوهش‌های گسترده‌تر روانشناختی در مورد آثار هنری از جمله شعر، نقاشی، فیلم، داستان و... و بررسی ارتباط آنها با شخصیت ادیب و مطالعه عوامل مؤثر دوران زندگی ایشان، می‌تواند به شناخت دقیق‌تر این امر و تأیید بیشتر نظریات روانشناسی و روانکاوی کمک نماید.

## کتابنامه

۱. اصغری، مریم. (۱۳۹۳). «روانشناسی و آموزش افراد نابینا». چاپ اول. انتشارات آوای نور. تهران.
۲. البردونی، عبدالله. (۲۰۰۶). «دیوان عبدالله البردونی». دار العوده. بیروت. لبنان.
۳. بهره‌ور، مجید و حیدری، محمود. (۱۳۹۰). «روان‌کاوی ذهنیت ادبی عرب در توصیف شعب بوآن». مجله‌ی زبان و ادبیات عربی. سال سوم. شماره پنجم. ۱-۳۳.
۴. پاینده، حسین؛ صنعتی محمد و فرهادپور، مراد. (۱۳۸۲). «رابطه هنر و ادبیات با روان‌کاوی». کارنامه. شماره ۴۱، ۲۲-۳۹.
۵. خلف‌الله، محمد. (۱۹۴۷). «من الوجهة النفسیة فی دراسة الأدب و نقده». مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر. ۱۹۴۷م.
۶. دادستان، پریرخ. (۱۳۹۰). «روانشناسی مرضی تحولی: از کودکی تا بزرگسالی». (جلد اول). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
۷. دیچز، دیوید. (۱۳۷۹). «شیوه‌های نقد ادبی». ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
۸. الذبیانی، مساعد بن سعد. (۱۴۳۱). «السنخریة فی شعر عبدالله البردونی». پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه أم القرى. عربستان سعودی.
۹. سید قطب. (۱۹۵۹). «النقد الأدبی، اصوله و مناهجه». الطبعة الثالثة. بیروت. دار الفكر العربی.
۱۰. العمری، فاطمة عبدالله. (۲۰۰۳). «اثر التراث فی شعر عبدالله البردونی». پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه کوفه. کوفه.
۱۱. قبادی، حسینعلی و هوشنگی، مجید. (۱۳۸۸). «نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر». فصلنامه نقد ادبی. سال دوم. شماره ۷. ۹۱-۱۱۹.
۱۲. کراز، ژاک. (۱۳۸۱). «بیماریهای روانی». ترجمه: محمود منصور و پریرخ دادستان. چاپ سوم. انتشارات رشد. تهران.
۱۳. گراهام، جان. (۱۳۸۸). «ارزیابی شخصیت و آسیب شناسی روانی (MMPI-2)». ترجمه: موسی کافی ماسوله و حمید یعقوبی. چاپ اول. نشر نسل فردا. تهران.
۱۴. لوجر، ماکس. (۱۳۷۸). روان‌شناسی و رنگ‌ها. ترجمه نغمه صفاریان. حکایت، تهران.
۱۵. المختاری، زین‌الدین. (۱۹۹۸). «المدخل إلى نظریة النقد النفسی». اتحاد الكتاب العرب. دمشق.
۱۶. مشوح، ولید. (۱۹۹۶). «الصورة الفنية فی شعر عبدالله البردونی». اتحاد الكتاب العرب. دمشق.

۱۷. مکزی، کوام. (۱۳۸۲). «افسردگی، علائم و نشانه‌ها». ترجمه: فرهاد همت‌خواه. چاپ دوم. عصر کتاب. تهران.
۱۸. منصور، محمود. (۱۳۹۳). «روانشناسی ژنتیک: تحول روانی از تولد تا پیری». تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
۱۹. مهربار، امیرهوشنگ. (۱۳۷۳). «افسردگی، برداشت‌ها و درمان‌شناختی» چاپ اول. انتشارات رشد. تهران.
۲۰. میچل، راس. (۱۳۶۹). «افسردگی». ترجمه: غلامرضا خواجه‌پور تادوانی. چاپ اول. نشر مینا. تهران.
۲۱. ناظری، حسین و صدیقی، کلثوم. (۱۳۹۰). «واکاوی روانشناختی مفاهیم «پری» و «عشق» در سروده های خلیل حاوی». مجله زبان و ادبیات عربی. سال سوم. شماره پنجم. ۱۶۷-۱۹۱.

1. Akindipe, T. O., Aina, O. F., & Onakoya, A. O. (2011). Risk of Depression and Subjective Quality of Life among Attendees of A West African Glaucoma Clinic. *International Journal of Medicine and Medical Sciences*, 1(2): 432- 435.
2. Birren, F. (1961). *Color Psychology and Color Therapy: A Factual Study of the Influence of Color on Human Life*. New York: New Hyde Park, University Books.
3. Bolat, N., Dogangun, B., Yavuz, M., Demir, T., & Kayaalp, L. (2011). Depression and anxiety levels and self-concept characteristics of adolescents with congenital complete visual impairment. *Turkish Journal of Psychiatry*, 1: 1-6.
4. Brady, I. (2004). In defense of the sensual: Meaning construction in ethnography and poetics. *Qualitative Inquiry*, 10(4): 622-644.
5. Chavis, G., & Weisberger, L. (2003). *The healing fountain: Poetry therapy for life's journey*. St. Cloud, MN: North Star Press.
6. Colvin, K. (2007). *Dream poetry: Collective intimacy and healing*. Master of Arts Summer Fieldwork, Pacifica Graduate Institute, Carpinteria, CA.
7. Freud, S. (1916). *Leonardo da Vinci: A Psychosexual Study of an Infantile Reminiscence*. Translated by A. A. Brill, Introduction by G. Stanley Hall, New York: Moffat, Yard and Company.
8. Freud, S. (1917). *Delusion and Dream*, Translated by Helen M. Downey, Introduction by G. Stanley Hall, New York: Moffat, Yard and Company.
9. Freud, S. (1953). "Remembering, Repeating and working Through" In Freud: *The Standard Edition*. The Hogarth Press and the Institute of Psychoanalysis.
10. Gorelick, K. (2007). *Poetry Therapy*. In C. Malchiodi (Ed.), *Expressive therapies* (pp. 117-140). New York, NY: The Guilford Press.
11. Hashmi A. (2009). *Three Poems of Iqbal: A Psychological Interpretation*. *The Annual of Urdu Studies*, 25: 108-121.

12. Kaya, N. & Epps, H.H. (2004). Relationship between Color and Emotion: A Study of College Students. *College Student Journal*, 38 (3): 396-400.
13. Leahy, R. L., Holland, S. J. F. & McGinn, L. K. (2012). *Treatment Plans and Interventions for Depression and Anxiety Disorders*, Second Edition. New York: The Guilford Press.
14. Maurer, D. M. & Darnall, C. R. (2012). Screening for depression. *AmFam Physician*, 85(2):139-144.
15. Pleij, H. (2004). *Colors Demonic and Divine: Shades of Meaning in the Middle Ages and After*. Translated by D. Webb, New York: Columbia University Press.
16. Ray, D. (1998). Dreamwork, griefwork, poemwork. In R. Townley (Ed.), *Night errands: How poets use dreams*. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press, 170-180.
17. Rense, L., & Jason R. (2007). Color and Personality: Strong's Interest Inventory and Cattell's 16PF. *North American Journal of Psychology*, 9(3): 423.
18. Sadock, B. J., & Sadock, V. A. (2007). *Kaplan and Sadock's synopsis of psychiatry: behavioral sciences/clinical psychiatry*. (10th ed.). Philadelphia, USA: Lippincott Williams & Wilkins.
19. Spearing, A. C. (2010). *Medieval dream-poetry*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
20. Wong, H. B., Machin, D., Tan, S. B. et al. (2009) Visual impairment and its impact on health-related quality of life in adolescents. *Am J Ophthalmol*, 147:505-511.

الدكتور مصطفى مهدي آرا (أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة الحكيم السيزواري، سيزوار، إيران، الكاتب المسئول)  
الدكتور حسين شاره (أستاذ مشارك في قسم علم النفس بجامعة الحكيم السيزواري، سيزوار، إيران)

### ظاهرة «الإكتئاب» في شعر عبدالله البردوني رؤية نقدية على ضوء رائر (mmpi-2)

#### الملخص

عبدالله البردوني هو الشاعر المعاصر اليمني، قد ولد بقرية «بردون» التابعة لمدينة صنعاء، في أسرة فقيرة، سنة ١٩٢٩ للميلاد. فقد الشاعر نور بصره إثر مرض الجدري الذي أبتلي به و عاش حياته كلها كفيفاً. قد ترك الشاعر آثار أدبية ما بين المنظوم و النثر. ومنها ديوانه الشعري و الذي يتراءى للقارئ - خلال دراسته له - هالة من الحزن و اليأس، قد خيم على شعره. يبدو أن هذه الظاهرة ناتجة عن تأثر البردوني بحياته الضيقة والتي سلبت منه بصره و ضيقت عليه شظف العيش. وقد جاء بحثي هذا ليدرس شخصية البردوني النفسية على ضوء «راير مينيسوتا (mmpi-2)» منتهجاً المنهج الوصفي - التحليلي و من خلال دراسة شعره بغية الكشف عن تأكيد ظاهرة الإكتئاب في نفسية البردوني. وما تبين ضرورة إنجاز البحث هو: أ- معرفة الأسباب التي أدت الى إبتلاء البردوني بالإكتئاب المفرط و مدى تأثر الشاعر بها في إبداعه الفني. ب - نظراً لأهمية تحقيق البحوث المحققة بين الفرعين، المطلوب إسهامنا في بسط مثل هذه البحوث. وتشير نتائج البحث الى أن عبدالله البردوني - بعد الإنتهاء عن تطبيق محاور «راير مينيسوتا (mmpi-2)» للشخصية على شعره - قد عاني طوال حياته من اضطراب الإكتئاب المفرط. تؤكد على هذه الظاهرة ملامحها المتوافرة في شعره و منها: الإحساس بالحزن الدائم، واليأس، والاضطراب والخوف، والتشاؤم بالحياة والآخرين، والتفكير بالموت والانتحار، والإحساس بالألم وعدم الراحة.

**الكلمات الرئيسية:** عبدالله البردوني، راير مينيسوتا (mmpi-2) للشخصية، ظاهرة الإكتئاب، الملامح، الأسباب.